



فلسفه در برابر کلام

۱۸. اراده واجب در خلق عالم: متکلمین به فاعلیت بالقصد و حکما به فاعلیت بالفعل قائل هستند از نگاه متکلم اراده زائد بر ذات واجب منشأ عالم است. بنابراین خلق عالم جایز است ولی از نگاه فلاسفه اراده واجب، عین علو، قدرت و عین ذات واجب است. بنابراین خلق عالم بر خداوند واجب و ضروری است. غرض از خلق عالم از دیدگاه متکلم زائد بر ذات است. بنابراین یا غرض ندارد و یا غرض اشفاق به غیر است ولی از دیدگاه فلاسفه غرض همان ذات و فاعلیت واجب است.

۱۹. حیات نفوس قبل از سرگشت متکلم اشعری، نفوس فکری را نفی کرده است و فیلسوف اثبات متکلم اشعری به جسمانی بودن نفس انسانی و عرض بودن نفوس نباتی و حیوانی و فیلسوف به مجرد بودن تمامی نفوس اعتقاد دارد. متکلم بر اثبات قوه مصوره برای قوای نباتی اصرار می‌کند و فیلسوف فکار، متکلم قوای اندرک، باطنی را به خود نفس ارجاع می‌دهد و فیلسوف برای هر درک باطنی، قوای مخصوص قرار می‌دهد. متکلم، اندرک عقلی را به صورت جزئی، غیر مجرد و اولیه، سه به بدن می‌داند و فیلسوف آن‌ها را کلی، غیر مجرد و مستقل از بدن اعلام می‌دارد.

۲۰. بقای نفس: متکلمان به انسان متشکل از روح و جسم پس از مرگ اعتقاد دارند که البته تفاوت‌هایی با یکدیگر در بقای روح و اسباب جسم یا تقدم هر دو و احیای هر دو با هم و همین‌طور تجزیه اجزا و جمع آن یا انقسام اجزا و احیای آن دارند، ولی از دیدگاه فلاسفه نفس باقی می‌ماند و جسم دیگر هرگز مادی نیست یا مثالی است و یا خیالی، عقاب و پادشاه مورد نظر متکلمان حسی است و عقاب و پادشاه مورد نظر فلاسفه خیالی، مثالی یا عقلی است.

۲۱. جبر یا اختیار: صورت فلسفی این مسئله ربط اراده ممکن به اراده واجب است. متکلمان اشعری نظریه کسب متکلمان معتزلی تفویض و متکلمان شیعی، نظریه امر بین الامرین را مطرح کرده‌اند. حال آن‌که حکمت مشاء و اشراق اراده ممکن را همچون وجود ممکن که باید به وجود بالذات برسد به اراده بالذات واجب رسانیدند و حکمت متعالیه با ابداع امکان ماهوی و امکان فطری، تمامی افعال انسان‌ها را به اراده واجب ربط داده است.

۲۲. نبوت: فلسفی طرح مسئله نبوت در کلام، وقوع نقلی و شرعی و سپس اثبات عقلی آن است که از سوی اشعریه با مبنای تجویز عقلی هر آنچه در شرع آمده و از سوی شیعه با قاعده لطف تبیین شده است. ولی از جانب فیلسوف با ابداع حکمت عملی و تاسیس فصل سیاست مدن به نحو انتزاعی به اثبات رسیده است. ضمن آن‌که تمامی محورهای نبوت یا قوای مختلف نفس ناطقه نبی تحلیل شده است. حقیقت وحی از نگاه متکلم سخن گفتن خداوند با شخص نبی به امر و اراده الهی است، ولی از نگاه فیلسوف کمال قوه اندرک خیالی نفس نبی است. در عصمت نبی اشعریه رویکرد جبر انگارانه، شیعه لطیف‌نگارانه و فلاسفه رویکرد ملکه‌نگارانه دارند. رویکرد ملکه‌نگارانه بدین معنی است که اگر متعلق عصمت از نظر متکلم پانگی از لغزش اشتباه یا گناه صغیره یا کبیره و سهواً یا عمد است، از نظر فیلسوف کسب ملکه عصمت در قوای شهوانی، غصبی و تدبیری است.

۲۳. امامت: امامت نیز از جانب متکلمین با مبنای کلامی همچون اجماع بر دفع ضرورت سوی اشعریه انشمال بر مصالح از سوی معتزله و قاعده لطف از سوی شیعه به اثبات رسیده است، ولی از سوی فلاسفه به همان دلیل مذکور در نبوت از سوی حکمت مشاء و به دلیل قاعده امکان اشراق و واسطه‌گری در جریان تکوین و آفرینش از سوی حکمت متعالیه به اثبات رسیده است.

۷. توحید واجب الوجود: برای متکلم ذات واجب نسبت به اثبات یکی بودن آن کفایت نمی‌کند بلکه باید به برهانی همچون تمتع متصل شد و فعل واجب را واسطه قرار داد ولی فیلسوف برای اثبات توحید ذات واجب را کافی می‌داند چرا که از مفهوم وجود به عینیت و جوب وجود با وجود و بنابرین توحید می‌رسد.

۸. بساطت و ماهیت واجب الوجود: متکلمان با تأکید بر ماهیت، به ترکیب عقلی از جنس و فصل بزرگی واجب و در پی آن داشتن ماهیت و حد قائل هستند ولی فلاسفه با تأکید بر وجود برای واجبیه بساطت از ترکیب عقلی و در پی آن نفی ماهیت و نفی حد قائل هستند.

۹. ارتباط ماهیت واجب الوجود با سایر موجودات: متکلمان با مبنای تبارین و غیریت ذات واجب از مساوی خودش و همین‌طور خلق موجودات از اراده‌ای که غیر از ذات واجب است، عدم شباهت یا سنخیت ذات واجب با غیر را نتیجه گرفته‌اند، ولی فلاسفه با مبنای اصالت وجود و تشکیک وجود به ویژه در حکمت متعالیه با قاعده بساطت الحقیقه کل الاشیاه و لیس بشی منهاه و حمل حقیقت و رفیقیت و همین‌طور صدور موجودات از علم و اراده و فدرتی که عین ذات واجب تیز هست به سنخیت ذات واجب و مساوی او حکم داده‌اند.

۱۰. رابطه ذات و صفات واجب الوجود: اشعریه حکم به زائد بودن صفات بر ذات و معتزله حکم به نیابت ذات از صفات کرده‌اند. اما در فلسفه ذات و صفات را به دلیل داشتن رویکردهای وجودی به صفات یکی دانسته‌اند.

۱۱. علم واجب الوجود: مبنای علم واجب از نظر متکلم تجرد او و دلیل تمایز گرفتن به کلیات و جزئیات، قدرت مطلق و علم مطلق اوست. از دیدگاه حکمت مشاء مبنای علم واجب حضور صورت معقول در نزد عاقل است. بنابراین نیاز به توجیه مفصلی در چگونگی تعلق علم واجب به جزئی پیدا می‌شود. چرا که با حضور معقول جزئی و متغیر در نزد ذات واجب اولی تأثیر از تغییر آن می‌پذیرد. بنابراین قائل به علم واجب به جزئیات است. به صورت علم به ظل و اسباب آن‌ها به طور کلی و غیر زمانی هستند. اما در حکمت اشراقی با قول به اضافه اشراقی بودن علم و حکمت متعالیه با قول به وجودی بودن علم و حضور ذات معقول در نزد عاقل، نیازی به توجیه علم واجب به جزئی ندیده‌اند. چرا که جزئیات و کلیات از نظر اشراق اشراقی و وجود ذات و ذوات تفاوتی ندارند.

۱۲. قدرت واجب الوجود: معنای قدرت هر نزد متکلم، صحت فعل و ترک و در نزد فیلسوف توجه به معنای داعی، خیریت و تخصیص و ترجیح در انتخاب فعل است. متکلم از فعل واجب، قدرت وی را می‌فهمد، ولی فیلسوف از ذات وی؛ چرا که قدرت کمالی وجودی است.

۱۳. کلام واجب الوجود: اشعریه متقدم کلام خداوند را قدیم اشعریه متاخر کلام لفظی را حادث و کلام نفسی را قدیم و حکمت متعالیه، کتاب معجز را حادث و قرآن یا لوح محفوظ را قدیم اعلام کرده‌اند. حکمت متعالیه در کلام الهی آن است که معتقد است همان‌طور که کلام دلالت اعتباری بر متکلم دارد و موجودات دلالت واقعی بر فاعل خویش دارند، می‌توان موجودات را کلام الهی و خداوند را متکلم آن‌ها دانست.

۱۴. سمع و بصر خداوند: در میان متکلمان دسته‌های با تجویز تغییر در ذات الهی، صفت سمع و بصر را جایز دانسته‌اند و دسته‌ای با منع تغییر در ذات الهی، صفت سمع و بصر را به علم باز کرده‌اند. ولی فلاسفه با رویکرد وجودی، واجب را بسط الحقیقه‌ای می‌دانند که واجد تمامی صور مدرکات از جمله سمع و بصر است.

۱۵. مرثی بودن خداوند: اشعریه با نظر به ظاهر روایات و نادره گرفتن احکام علی و معلولی، روایت خداوند را در آخرت برای مومنان جایز دانسته‌اند. ولی فلاسفه با اثبات احکام علیت در روایت جسم و جسمانی نبودن ذات واجب و نفی اجزای کمی، جهت و ساز او، روایت را نفی کرده‌اند.

۱۶. لذت در خداوند: متکلمان با درک سر ملائمت با طبع و مزاج از معنای لذت و لذت را از خداوند نفی کرده‌اند، ولی فلاسفه با درک امر ملائمت با ذات و مساوی دانستن ذات واجب با تمامی کمالات وی را عاشق و لذت برنده از ذات خویش دانسته‌اند.

۱۷. حدود یا قدم عالم: افنا یا ابدیت عالم: متکلم با قول به زائد بودن صفات واجب و فیلسوف با قول به عین ذات بودن صفات واجب، متکلم با قول به اعطای لویوت در علیت و حدوث زمانی به عنوان ملاک معلولیت و فیلسوف با قول به اعطای وجوب در علیت امکان به عنوان ملاک معلولیت متکلم با قول به حدوث زمان و منع تسلسل زمانی و فیلسوف با قول به قدم زمان، حقیقت مانه و تجویز تسلسل زمانی، وارد بحث از حدوث یا قدم عالم شده‌اند.

شناخت فلسفی در حوزه اسلامی، از این نظر که رویکردی متفاوت از نظر مبادی و روش‌ها در برابر آموزه‌های دینی دارد. کلام جدا می‌شود. اگر چه در این نوع مواجهه عقلانی با دین نیز با مفاهیم الهیاتی رویه‌رو هستیم. ولی انگیزه‌های فیلسوف در این مواجهه در واقع فیلسوفانه است؛ یعنی او گاه در برابر این آموزه‌ها پرسش می‌نهد. پاسخ فیلسوف دینمدار به این پرسش‌ها اگر هم راه به نصوص دینی نبرد، او در نهایت جانب دین را نگه می‌دارد و محصول تلاش عقلانی خود را در این موارد عقیم اعلام می‌کند. نوشته حاضر چالش‌های فیلسوف و متکلم را در بیست و سه محور به اختصار بر می‌رسد.

◆ نتیجه پور محمدی

فلسفه اسلامی، به عنوان فلسفه‌ای که در محیط اسلامی نشو و نما یافته است و قطعاً تأثیر اعتقالات کلامی بر آن بسیار زیاد بوده است. همواره از نگاه متفکران بیشتر کلام جلوه کرده است تا فلسفه. نادرستی این ادعا تنها با سخن سرایی و بیان عظمت‌های فلسفه اسلامی روشن نمی‌شود، بلکه باید عقاید متکلمان با آرای فلاسفه مقایسه شود تا دلنمان تأثیر هر یک از این دو دسته تفکر اسلامی بر یکدیگر تعیین شود. فلسفه اسلامی در برابر کلام و باورهای کلامی در موارد متعددی همچون رویکرد نگاه، هدف و انگیزه‌های نو، دلایل و برهمنی نو، مبنای روش‌های نو و لزوم نظریات نو ایستاده است. حوزه الهیات بالمعنی الاخص که شامل ذات صفات و افعال واجب الوجود است مسئله نفس و اهم مباحث حکمت عملی که اخلاقی و سیاست مدن است. شامل مواردی از استقلال جویی‌های حکیمان مشاء اشراق و متعالیه در برابر متکلمان اشعری، معتزلی و شیعی است که مطالعه و جمع آن‌ها قادر است شبهه کلازدمی فلسفه اسلامی را مرتفع سازد. به این منظور برای نمونه به بحث و چهار مورد از چالش‌های فلسفه اسلامی در برابر کلام را می‌آوریم:

۱. اثبات ذات واجب الوجود: متکلمان برای اثبات خداوند به برهمنی نو و واسطه قرار دادن مخلوقات متصل شده‌اند و مقدمانی همچون منع دور و تسلسل را به برهمن خویش افزوده‌اند. اما فلاسفه برای اثبات خدا برهمنی کمی را مطرح کرده‌اند و سعی در عدم واسطه قرار دادن مخلوقات و عدم ضمیمه مقدمات دارند. چنان که در برهان صدیقین این‌گونه است.

۲. امکان شناخت ذات واجب الوجود: اشعریه متاخر و هواداران حکمت متعالیه هر چند به قابل شناخت بودن ذات واجب حکم داده‌اند ولی اشعریه متاخر از علم به وجود واجب و ماهیت زائد بر وجود به این عقیده رسیدند. اما در حکمت متعالیه از طریق پناهت مفهوم وجود و عین الوجود بودن واجب به این مسئله رسیدند. متکلمانی که با نظر حکمت متعالیه در قابل شناخت بودن ذات واجب متعاقب هستند همچون اشعریه متقدم با نگه از درجه تقدس و تنزه ذات واجب به عدم شناخت او رسیدند. ولی حکمت متعالیه با نگاه از درجه وجود و ماهیت و درک معنای وجود و عینیت واجب با وجود به امکان شناخت ذات واجب حکم داده است.

۳. رابطه صفات واجب الوجود و صفات ممکنات: اشعریه با تأکید بر تبارین خدا با غیر به تفاوت صفات واجب و ممکن رسیدند. معتزله با تقدم ذات حق و حدوث غیر از او به تفاوت کامل واجب و ممکن رای دادند. ولی فلاسفه نسبت به صفات رویکرد وجودی دارند یعنی صفات واجب و ممکن را از یک سطح می‌دانند و تنهایی اختلاف از جهت وجود قوت و ضعف میان آن‌ها قائل هستند.

۴. کیفیت صفات انسان گونه واجب الوجود: برای مثال صفاتی به خداوند نسبت داده شده است که شبهه تجسم را بر می‌انگیزد (همچون تکیه خدا بر عرش). متکلمان در قبال این صفات یا قائل به ظاهر آن‌ها شدند که بسیار از مبنای عقلی دور است و یا برای تکثک آن‌ها تاویل خاصی چستند، ولی فیلسوف مبنای کلی در تمامی آنچه به واجب نسبت داده می‌شود ارائه کرده است که عبارت است از منع هر صفتی که کثرت افعال از غیر، احتیاج، قوه مانه و استعداد را در واجب به وجود می‌آورد.

۵. واجب الوجود بودن واجب از جمیع جهات: درک متفاوت معنای جهت از جانب متکلم و فیلسوف آن‌ها را در این قضیه نیز به اختلاف کشانده است. متکلم از معنای جهت، جزء و اندرک می‌کند و آن را در مورد خداوند ممنوع و باطل می‌داند. ولی فیلسوف از جهت معنای صفت کمال یا اعتبارات عقلی و بر داشت می‌کند که با ذات واجب یکی است و موجب تکثر وی نیز نمی‌شود.

۶. اسماء واجب الوجود: از نگاه متکلمان اسماء اسم با صفت فرق دارد، چرا که مبدا اشتقاق را با مشتق جدا لحاظ کرده‌اند ولی از نگاه فلاسفه اسم با صفت یکی است. همچنین متکلمان به خاطر توقف بر